

اهمیت ابن قتیبه و آراء او در نقد و ادب اسلامی - ایرانی

دکتر مهدی محبتی*

با توجه به تأثیر عمیق آثار ابن قتیبه، بحث را با معرفی آثارش آغاز می‌کنیم. مجموع آثار مسلم و قطعی ابن قتیبه که تا امروز چاپ و منتشر شده‌است، به پانزده و یا هفده عدد می‌رسد که از میان آنها چند اثر در حیطه ادبیات و نقد ادبی مشهورتر است: ۱. *الشعر والشعراء یا طبقات الشعراء*؛ ۲. *ادب الکاتب*؛ ۳. *معانی الشعر یا معانی الکبیر*؛ ۴. *عیون الاخبار* (اسحاق موسی الحسینی، ۱۹۸۰: ۷۵-۷۶).

در میان آثار ادبی او هم دو کتاب *الشعر والشعراء و ادب الکاتب* از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. چون هر دو کتاب از بدو ظهور از جهات مختلف دل و دیده غالب ادیبان و منتقدان را ربوده و باعث شده‌اند بحث و مناقشات بسیاری درباره آنها صورت گیرد، هم به خاطر موضوعات و مفاهیم مندرج در آنها و هم از جهت روش تنظیم مباحث و تبویب موضوعات آنها. اگر چه کتاب *عیون الاخبار* او هم بسان سرچشمه‌ای بزرگ و فیاض،

چکیده: بی‌تردید ابن قتیبه، یکی از شخصیت‌های بی‌همتا و ممتاز در فرهنگ اسلامی و ادبیات عربی است. او از نظر نوع شخصیت، موجودی ممتاز و چند ساحتی بوده است و ابعاد مختلفی را در خویش پرورش داده است. چنان که هم ادبیات و فنون ادبی را نیک می‌دانسته و هم در حوزه‌های تخصصی‌تر علوم، دانش بسیار اندوخته است. بر همین مبنا، وی را می‌توان دانشمندی ادیب و یا لاقط ادیبی دانشمند به شمار آورد. هر چند در این نگرش، گروهی با او همراه نبوده‌اند و حتی کسانی مثل بیرونی و ابوطیب لغوی او را ادیب و دانشمند نمی‌دیدند و بر او خرده می‌گرفتند. با وجود همه این دیدگاهها، ابن قتیبه هم از جهت تنوع و تمایز آثار و هم به خاطر تفاوت نوع نگاه و، به ویژه، روشمندی و انضباط آثار، یکی از چهره‌های مهم فرهنگ و تمدن اسلامی در حیطه ادبیات و، به ویژه، نقد ادبی است که باید به صورتی دقیق و عمیق مورد بررسی و توجه قرار گیرد.

کلیدواژه: ابن قتیبه، نقد ادبی، ادب ایرانی - اسلامی، ادبیات عرب.

* عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام‌نور، مرکز قم.

نکته‌ها و مطالب فراوان در خود گنجانده است، به ویژه بخش *العلم والبیان* این کتاب (مجلد دوم، ص ۱۳۳-۲۸۲) نکته‌های تازه و قابل تأملی در باب نقد شعر و تحلیل شیوه کار شاعران در خود جا داده است، اما اصول و مبانی فکری *ابن‌قتیبه* در باب شعر و ادب و، به طور کلی نقد ادبی، بیشتر در همان دو کتاب جای گرفته است.

برای آشنایی بهتر با نوع نگاه و اندیشه‌های ادبی ابن‌قتیبه، ابتدا به اختصار دو کتاب مهم او را (*الشعر والشعراء* و *ادب الکاتب*) از نظر ساختار و محتوا معرفی می‌کنیم و سپس با توجه به مجموعه آثار او، به معرفی آراء و افکار او در حیطة نقد و ادب می‌پردازیم؛ ضمن آنکه در فحوای بحث از نکته‌های *عیون الاخبار* و *معانی الشعر* او هم در این باب بهره خواهیم گرفت. در این مقاله، کوشیده‌ایم تا آنجا که ممکن است مستقیماً از آثار خود ابن‌قتیبه استفاده کنیم و در صورت نیاز به آثاری که در باب او نوشته شده است مراجعه کنیم.

برای آشنایی بهتر با نوع نگاه و اندیشه‌های ادبی ابن‌قتیبه، ابتدا به اختصار دو کتاب مهم او را (*الشعر والشعراء* و *ادب الکاتب*) از نظر ساختار و محتوا معرفی می‌کنیم و سپس با توجه به مجموعه آثار او، به معرفی آراء و افکار او در حیطة نقد و ادب می‌پردازیم؛ ضمن آنکه در فحوای بحث از نکته‌های *عیون الاخبار* و *معانی الشعر* او هم در این باب بهره خواهیم گرفت. در این مقاله، کوشیده‌ایم تا آنجا که ممکن است مستقیماً از آثار خود ابن‌قتیبه استفاده کنیم و در صورت نیاز به آثاری که در باب او نوشته شده است مراجعه کنیم.

۱. الشعر و الشعراء

نام دیگر این کتاب *طبقات الشعراء* و احتمالاً ناظر به نوع کارهایی نظیر *طبقات الشعراء* ابن‌سلام جُمحی است که در آن روزگار رایج بوده است. ابن‌سلام جزء نخستین کسانی است که این شیوه طبقه‌بندی را در جهان اسلام می‌گشاید و به دنبال او «نوع ادبی طبقات نویسی» (در همه علوم و فنون از جمله شعر) رایج و امری متداول و عام می‌گردد. *الشعر و الشعراء* از نظر ساختی دو قسمت متفاوت دارد مقدمه و متن. متن کتاب پیرو طبقه‌بندی مرسوم زمانه است و از نظر محتوایی چندان نکته تازه‌ای ندارد، هرچند در لابه‌لای آن گاه نکاتی بدیع و تازه رخ می‌نماید. مقدمه کتاب اما، بسیار نکته‌دار و تازه است و درباره ادبیات و نقد ادبی حرفها و نکته‌های بسیار دارد. این مقدمه از آغاز انتشار، بحثها و مجادلات بسیاری برانگیخت و به دلیل احتوای آن بر مطالب عام

۲. ادب الکاتب

بسیاری از صاحب‌نظران اهمیت کتاب *ادب الکاتب* را کمتر از *الشعر والشعراء* او نمی‌دانند. ابن‌قتیبه عنوان *ادب الکاتب* را احتمالاً از کتابهایی نظیر *ادب القاضی* از ابویوسف قاضی و ابوعبید قاسم بن سلام گرفته است و این عنوان را در عصر و نسل خود جا انداخته و بسیاری دانشیان دیگر را به تقلید از خود واداشته است چنان‌که در پی آن کتابهایی نظیر *ادب الطیب*، *ادب المقتی*، *ادب الخواص* و ادبهای دیگر فراوان می‌گردد (حاجی خلیفه، ۱۳۸۷: ۲۱۹-۲۲۳). اهمیت این کتاب نیز تا بدانجاست که ابن‌خلدون آن را در *ردیف الکامل* و *مبرد* و *البیان والتبیین* جاحظ و *کتاب النوادر* ابوعلی قالی، جزء چهار

حروف و نظایر آن را بازمی‌گوید و در «تقویم الید» از کلام درست و نحوه کاربرد درست کلمات و کارکردهای اسم و فعل سخن می‌گوید.

ادب الکاتب پر از ظرایف لغوی و نحوی و آداب و مراسم اجتماعی است که کتاب را از ملال‌آوری می‌رهاند و در همه مباحث مؤلف کتاب در عین احترام به گذشتگان، دیدگاه علمی خود را از یاد نمی‌برد و گهگاه به نقد سخنان پیران در گذشته نیز می‌پردازد (نک: ابن قتیبه، ۱۹۶۳؛ موسی الحسینی، ۱۹۸۰: ۱۰۸-۱۱۱).

ادب الکاتب از جهت مقدمه هوشمندانه و نقادانه‌ای که در باب ادبیات و جایگاه اجتماعی آن دارد، نیز بسیار پراهمیت و درخور توجه است. شاید از همین جهت باشد که بیش از ده شرح بر آن نوشته شده و همچنان یکی از کتابهای مطرح ادب قدیم عرب بوده است (برای اطلاع از شرحها، نک: حاجی خلیفه، ۱۳۸۷: ۱۲۲؛ نیکلسون، ۱۹۶۷: ۱۳۹-۱۴۰).

۱- اندیشه‌ها و آراء ابن قتیبه

شاید بتوان با طبقه‌بندی و هماهنگ‌سازی آراء ابن قتیبه در آثار مختلف، مجموع نظرها و گفته‌های او را در دو بخش عمده جای داد؛ نخست دیدگاهی است که او در باب نقش اجتماعی ادب و شعر دارد و، در واقع، به تبیین نقش ارتباطی ادبیات با جامعه و دانشهای دیگر می‌پردازد و دیگر تحلیلی است که از مسائل و موضوعات ادبیات و، به‌ویژه شعر، ارائه می‌دهد و به نقد دقیق و تفصیلی مباحث درونی شعر و نثر می‌پردازد. ابتدا نگاه بیرونی ابن قتیبه را به ادبیات بیان می‌کنیم و سپس به طرح آراء او در باب شعر و ادب می‌پردازیم.

۱-۱ نقد کارکردهای اجتماعی ادبیات

ابن قتیبه شاید از نخستین متفکران مسلمانی باشد که در حد مقدورات زمانی و زبانی خویش درباره ماهیت امر ادبی و ارتباط آن با جایگاه اجتماعی اش اندیشیده و

کتاب اصلی فرهنگ اسلامی می‌داند و آن را یکی از ارکان اربعه تمدن عرب می‌شمارد (ابن خلدون، بی‌تا: ۵۵۳).

شاید بتوان علل اصلی اهمیت *ادب الکاتب* را در موارد ذیل دید:

- گردآوری و تدوین بسیاری از لغات پراکنده و پریشیده - از سینه‌ها و رساله‌ها و کتب مهجور - برای نخستین بار در تاریخ لغت عرب؛

- طبقه‌بندی و تبویب و موضوعی ساختن این لغتها و کلمات؛

- پخش و انتشار منابع اصلی لغت در میان عموم اهل ادب و شکستن حالت انحصاری آنها که در میان طیف خاصی از ادبای درباری یا دانندگان بادیه مورد استفاده بود؛

- آگاهی و اشراف به غالب حلقه‌ها و محافل ادبی چه در مراکز مهم و چه در حاشیه شهرها و بادیه‌ها؛

- جمع و تلفیق آراء و نظریات دو مدرسه مهم نحو و لغت. یکی مدرسه بصریان که خود بدانها دل داشت و دیگری مدرسه کوفیان که غالباً از هم دور و در دو مسیر متفاوت با هم بحث و جدل داشتند. او هر دو مدرسه را دید اما اسیر هیچ‌یک نشد و از هر دو برای تکمیل و تقویت آراء خود سود برد.

ادب الکاتب نیز - از نظر ساختی - شامل سه قسمت اصلی است: ۱- «کتاب المعرفه»؛ ۲- «تقویم اللسان»؛ ۳- «تقویم الید».

در «کتاب المعرفه»، به صورتی بدیع و علمی واژگان و ترکیبات تخصصی مجموعه موضوعات مربوط به حیوانات، نباتات، حشرات، ستاره‌شناسی، نوشیدنیها، خوردنیها و سلاحها و موضوعاتی مشابه را نقد و بررسی می‌کند و واژگان مربوط به هر علم را طبقه‌بندی می‌نماید و در مشکلات هر واژه رهنمود می‌دهد و شیوه کاربرد درست آن را بازگو می‌کند. در «تقویم اللسان»، مجموعه‌ای از قواعد و راهنمایها برای نحوه املا کلمات و مواد حذف حروف و نگهداشت مقاطع

فرهنگی و اجتماعی، به ویژه تازشهای او به ادیبان عصر؛ ۲- نوع نگاه او به مسائل ادبی و ادبیات و تقسیم‌بندی او درباره شعر.

درباره مسئله نخست، شاید مقدمه *ادب الکاتب* یکی از نخستین و مهمترین گفته‌ها درباره نابه‌سامانی اوضاع ادبی عصر باشد که بعدها الگوی بسیاری از منتقدان ادبی قرار می‌گیرد (سلوم، ۱۹۸۱: ۱۵۰). ولی در مقدمه کتاب (ص ۲-۳) با لحنی تند و بی‌پیرایه در باب ادیبان و ادب‌پردازان عصر خود می‌نویسد:

«به راستی که بیشتر هم‌روزگاران خود را از طریقت ادب دور افتاده می‌بینم و می‌بینم که از نام ادب می‌گریزند و آن را ناگوار می‌بینند و میل و رغبتی بدان در خود نمی‌یابند. انگیزه‌ای برای آموختن و آموزاندن ندارند. چرا؟ چون ستاره نیکی به تیرگی دچار گشته است و بازار خوبی به کساد مبتلا شده است و سرمایه اهل ادب خوار گشته است و دانش برگردن دانشمند عار و فضیلت بر او بار گشته است. همه همّت نویسنده در روزگار ما آن است که خوشخوان بنویسد و برترین درجات ادب در روزگار ما آن شده که ادیبان شعری بگویند که مدح باده و صها در آن نیک آمده باشد. و اینان هم به جای خشنودی خدا و خلق و خویش، بدان راضی شده‌اند که بگویند: فلانی طبعی لطیف دارد و نگاهش تیز است تا بدانجا که این تعریفات ادیب را از جمله مردمان خارج و دگر ساخته است. این چنین ادیبی است که مردمان را خس و خاشاک و نادان می‌نامد و می‌داند. حال آنکه خود بدان صفات شایسته‌تر است. چون او در عین نادانی است و گمان می‌برد که داناست. این جهل مرکب دارد و آنها جهل بسیط. چه اینان نادان‌اند و می‌دانند که نادان‌اند و او نادان است و می‌پندارد که داناست».

او چند صفحه بعد به تلخی از نادانی نویسندگان

عصرش می‌نالد و آنان را به نقد می‌کشد و می‌نویسد:

«چون دیدم که هر روز جایگاه نویسندگی و نویسندگان فروتر می‌رود، بیم برجام افتاد که نکند قواعدهش نابود گردد و آداهش از میان برود، قلم به

به تناسب و تناوب از آن سخن گفته باشد. غالب آثار او رویکردی اجتماعی دارد و مؤلف کوشیده تا سخنش به گونه‌ای باشد که عموم طبقات اهل علم و ادب به راحتی و سهولت آن را دریابند. به همین جهت، ابن‌قتیبه به عمد و با علم از زبان ثقیل ادبی می‌پرهیزد و همه جا زبانی سهل و ساده را به خدمت می‌گیرد تا عوایق زبانی، مانع از گیرایی و رسایی سخنانش نباشد. همین سادگی واژگان و زبان در مجموعه آثار ابن‌قتیبه و دوری از تکلف و تصنع در نهایت، منجر به سبک ویژه او می‌گردد که در عین پیوستگی ساختاری کلیه مطالب، بسیار ساده و زود فهم نیز هست. برای درک میزان سادگی آثار او، می‌توان مجموعه آثارش را با جاحظ (متوفی ۲۵۰) سنجید (احسان‌عباس، ۱۹۸۱: ۱۰۴-۱۰۵). بی‌تردید ابن‌قتیبه بسیاری از دانسته‌ها و یافته‌هایش را از جاحظ آموخته و از محضر او بهره‌ها برده است. در بیشتر موضوعاتی که او فرورفته، این هم سرفرو کرده است (طه احمد ابراهیم، ۱۹۳۷: ۱۲۲-۱۲۳) اما آثار جاحظ آمیخته‌ای از نکته‌ها و ظرایف و اشعار و اخبار و شواهد است که هرکسی، به ویژه متوسطان در علم، به راحتی نمی‌تواند از آن فکر بیندوزند و راه ببینند، درحالی که آثار ابن‌قتیبه مجموعه به هم پیوسته‌ای از موضوعات ادبی (و دینی و تاریخی) است که به دور از حشو و زوائد، به صورتی مضبوط و منضبط و هدفمند نوشته شده است و هدف اولیه آن، راهبردهای اجتماعی ادبیات، به ویژه بازکرد معضلات فکری و مذهبی است. شاید دلیل پراکندگی آثار جاحظ را بتوان در طیف مخاطبان او دانست که او به هر طریقی می‌خواست آنها را جذب کند اما ابن‌قتیبه صرفاً به مثابه نظریه‌پرداز مطلب می‌نوشته است و تنوع مطالب در درجه دوم اهمیت بوده است (عبدالجلیل، ۱۳۶۳: ۱۴۶-۱۴۷).

یک نکته مهم در بُعد اجتماعی نظریات ادبی او، انتقادهای اجتماعی اوست که در قالب بیانیه‌های ادبی رخ می‌نمایند. این انتقادهای او می‌تواند به طور کلی در دو دسته جای داد: ۱- انتقادهای صریح او از اوضاع

مدون و منظم است. اگرچه ابن‌قتیبه، در نهایت، داور غایی و قطعی را در امور ادبی، روح علمی و ذوق ادبی می‌داند نه اشتغالات فلسفی و اصطلاحات منطقی (احمدامین، ۱۹۶۷: ۴۷۹). یکی از بهترین نمونه‌های این نظم و انضباط علمی در آثار ابن‌قتیبه را می‌توان در تعریف و تبویب شعر در آثار او دید. وی در تعریف و تمدید شعر می‌کوشد که از خود شعر مدد گیرد. تا بتواند به جوهر شعری دست یابد و ادبیات ادبیات را دریابد و آن را بازگوید. بر همین مناسبت که به صراحت می‌نویسد: «مکرهت الاطالة باعاداته». یعنی در نگاه او درست نیست که ماهیت امر ادبی از طریق زمان آن یا گفته بزرگان و یا شیوع آن در دهان این و آن به دست آید. حقیقت شعر باید از خود شعر بیرون آید و زمان و مکان و گفته‌ها، امری عرضی برای آن به شمار آید. او با همین دیدگاه است که بر نقد ادبی زمان خویش و میراث نیاکان خرده می‌گیرد که غالباً راه تقلید رفته‌اند و جوهر شاعرانه را مرتبط با امور مکانی و زمانی دانسته‌اند (ابن‌قتیبه، ۱۹۸۵: ۱۸-۱۹). آنچه که شاعرانگی و شعر را می‌سازد، علاوه بر زیبایی لفظ و درستی معنا، تصویرهای دقیق و زیبا و آهنگ حروف و تازگی مضمون است و تا حدودی هم شخصیت خود شاعر، هرچند که در نهایت نمی‌توان اسباب و علل غایی شعر خوب را شماره کرد بلکه فقط می‌توان با این اسباب و علل به تعریف شعر خوب نزدیک شد (همان: ۱۹؛ سلوم، ۱۵۶: ۱۹۸۱).

نکته مهم دیگر آنکه ابن‌قتیبه آفرینش و الهام شعری را خاص و ویژه هیچ روزگاری نمی‌داند و فیض خداوندی را بر همه روزگاران جوشان و در دوران می‌بیند و می‌نویسد:

«هرگز خداوند دانش و شعر و بلاغت را در یک زمان کوتاه نکرده و زمانی دیگر را از آن محروم نساخته است و هرگز آنها را تنها به یک قوم نبخشیده و قومی دیگر را محروم نساخته است. بلکه این سرمایه‌ها را

دست گرفتم و بهره و پاداشم را در این تألیف نهادم و نوشتم... (همان: ۸)».

همین دیدگاه اجتماعی او در باب ادبیات است که ابن‌قتیبه را برمی‌انگیزد تا نقد ادبی را همیشه اجتماعی و رو به جلو ببیند و این از مهمترین میراث او در تمدن اسلامی است. چه در نگاه ابن‌قتیبه نقد و ذوق ادبی همواره باید در تغییر و تحول باشد و با تغییرات عقلی و اجتماعی زمانه همراه گردد. هیچ کس نباید با دید دیگران دنیا و آثار ادبی را ببیند و با اندیشه دیگر نسلها و عصرها، به قضاوت روزگار و ادب بنشیند (ابن‌قتیبه، ۱۹۸۵: ۸، مقدمه). درست به همین خاطر است که شاعران - بعد از عالمان دین - بیشترین نیاز را به فهم و فرهنگ دارند (همان: ۲۶، احسان‌عباس، همان‌جا). تحول ادبی ویژه‌ای که ابن‌قتیبه در باب شعر ایجاد کرد، از همین بینش اجتماعی او سرچشمه می‌گیرد. چه ابن‌قتیبه برخلاف غالب نقادان گذشته و معاصر (و حتی آینده) که شعر خوب را، شعر گذشتگان و درگذشتگان و سنت میراثی و میراث سنتی می‌بیند، هیچ تفاوتی بین شعر نو و کهن نمی‌دید و معیار شعر خوب را در خود شعر می‌دید نه در زمانه و عصر آن. این شیوه نگاه در عصر او بسیار ممتاز و پیشرفته به شمار می‌آید و به تعبیر نیکلسون ابن‌قتیبه اولین ناقد قابل اعتنایی است که صراحتاً سنت‌مداران و نوگرایان را - به قدر مراتب خویش - همسان می‌شمارد و زمان را در برتری آنها در نظر نمی‌آرد (نیکلسون، همان: ۵۹).

۲-۱ تعریف و ساختار شعر

گفته شد که ابن‌قتیبه در میان نقادان و ادیبان مسلمان از ذهنی منطقی و منسجم برخوردار بوده و بحثها و موضوعات علمی را به شیوه‌ای مرتب و منسجم دنبال می‌کرده است (موسی‌الحسینی، ۱۹۸۰: ۱۰۱؛ عبدالجلیل، ۱۳۶۳: ۱۴۶؛ سلوم، ۱۹۸۱: ۱۵۰). به همین جهت نوع نگاه او به شعر - و به طور کلی ادبیات و علم - کاملاً

وارد نمی‌کند و هرکس را به همان چه در او می‌بیند، می‌ستاید (همان: ۶۹)».

نیز:

«ابوعبیده را گفتند: چرا نابغه [ذبیانی] از همه شعرا برتر است؟ گفت: چون کلام او روشن است و واژگانش از حشو و نقص پیراسته است و بهترین آغاز و زیباترین پایان را در شعر دارد (همان: ۹۰)».

همچنین، ابن‌قتیبه بر ابوالعتاهیه و عمر بن ابی ربیع خرده می‌گیرد که شعرشان سست و بیشتر هماهنگ طبع زنان است. اما شعر ابونواس به خاطر جودت و صراحت ستودنی است (همان: ۵۳۴، ۵۳۹). اینها همه نشانه‌های شعر خوب در نگاه اوست. وی همچنان بر این باور است که اگر شعر شاعری دقیق نقد گردد، عیوبی در آن یافته خواهد شد، اگرچه در نگاه اول بی‌عیب نماید (همان: ۵۴۵-۵۴۶).

شعر خوب در نگاه او شعری است که همواره در معرض نقد بماند. شعری که زبان نقد بر او فرو نیاید؛ ماندگار نخواهد شد. شعر به ویژه در حیات شاعر باید دائماً در ترازوی نقد زبانها به فراز و فرود رود. برای آنکه، «واژگان ناآشنا، الفاظ ناساخت و جمله‌های غریب (همان: ۳۲)» از آن زدوده شود تا در زمره بهترین شعرها درآید. چون هیچ‌گاه امکان برگزیدن و نگه‌داشتن همه شعرها، حتی در یک قبیله، نیست و این انتخاب طبیعی ما و روزگار است که حرف آخر را در ماندگاری شعر می‌زند، بنابراین، باید تا آنجا که ممکن است شعر را از نقایص و تیرگیها پیراست تا در جریان «تنازع بقا» و «انتخاب اصلح» روزگار بماند (همان: ۱۷-۱۸).

ابن‌قتیبه، شعر را به‌طور کلی و از منظری فراگیرتر به دو دسته عمده تقسیم می‌کند و بر آن باور است که کلاً شعر دو گونه است: ۱- شعر طبیعی؛ ۲- شعر متکلف. هرچه شعر طبیعی خوب و گیراست، شعر متکلف، بد و ناسزاست. در نظر او شعر طبیعی از جان می‌جوشد و بر جانها می‌نشیند؛ برخلاف شعر متکلف که گیرایی و

خداوند میراث مشترک همه اقوام ساخته و آنها را میان بندگانش در همه روزگارها بخش و پخش نموده است و هر کهنه‌ای را در روزگار خود نو نموده و هر صنعتی را در ابتدا خوار و بیگانه به چشمها آورده است» (احسان عباس، ۱۹۸۱: ۱۱۴).

ابن‌قتیبه اگرچه ظاهراً در *الشعر و الشعراء و ادب-الکاتب*، تعریف مشخصی از شعر ارائه نداده است اما شیوه برخورد او با شعر، نوع تعریف او را می‌نمایاند. هرچند که در *عیون الاخبار* (ص ۴۵۴) شعر را، از زبان دیگران، تعریف می‌کند و روشهایی برای آن بازمی‌گوید. در نگاه او، شعر به‌طور کلی چهار گونه است: ۱. الفاظ خوب با معنای خوب؛ ۲. الفاظ سست با معنای خوب؛ ۳. الفاظ خوب با معنای سست؛ ۴. الفاظ سست با معنای سست (ابن‌قتیبه، ۱۹۸۵: ۲۱-۲۳).

وی هرکدام از این اقسام چهارگانه را با مثالهای فراوان روشن می‌کند تا منظور خود را درست بفهماند. خوب در نگاه او آن است که آسان به زبان آید و از پیچیدگی و زشتی دور باشد و عوام زود دریابند و سخنران در سخنرانی و نویسندگان در نوشته‌اش از آن بهره‌گیرند. همچنین، شعر خوب باید پررنگ و باطراوت و رسا باشد و تکرار و حشو در آن راه نیابد؛ چندان که هرکه شنید دل بدان دهد و در قید آید. و «معنا» در شعر خوب یعنی آنکه دقیقاً مطابق با مقتضای حال باشد، از حکمت و لطف سرشار باشد و تازگی و طراوت داشته باشد (همان: ۲۳-۲۶). وی نمونه‌هایی ذکر می‌نماید که در آنها یکی از این ارکان نیست و کلام به تیرگی و سستی گراییده است و همراه آنها نقل قولهایی از بزرگان سنت و ادب می‌آورد. مثلاً:

«از عمر بن خطاب آورده‌اند که گفت: شعر بهترین شاعران را برایم بخوانید. گفتند: او کیست؟ گفت: زهیر. گفتند: چرا بدینجا رسیده است؟ گفت: چون او حرف اضافی بین کلام نمی‌آورد و جمله‌های ناآشنا در شعرش

پیش چشم دارد، به‌ویژه، قصیده را که در زمانه او مهمترین و عمومی‌ترین قالب شعری بوده است. وی در تحلیل ساخت قصیده که چرا با تشبیب آغاز می‌گردد و با ذکر اطلال و دمن امتداد می‌یابد و، سرانجام، به تخلص و مدیح می‌رسد، نکات روانشناسانه و اجتماعی و ساخت‌شناسانه جالبی ارائه می‌دهد که نسبت به عصر و نسل او بسیار بدیع و جالب است (ابن‌قتیبه، ۱۹۸۵: ۲۷-۲۸؛ آذرنوش، ذیل «ابن‌قتیبه»).

از جمله این نوآوریها متافیزیک حضور و استغراق خواننده و شنونده در فضای عمومی شعر است که در حین تأثیرپذیری خواننده، آن شعر را بهترین شعر دنیا می‌خواند و چون از آن دور می‌شود و یا در شعری دیگر می‌افتد، دیگر بار این شعر تازه، بهترین شعر دنیا در چشمش می‌آید. وی در جایی دیگر می‌نویسد:

«قسم به حق که چه نیکو گفته: شاعرترین شاعران کسی است که تو در شعرش شناوری تا وقتی از آن درآیی؛ چنان که روزی مروان شعری از زهیر شنید و گفت: شاعرترین شاعر! بعد شعر اعشی را شنید و گفت: نه، این شاعرترین شعراست. سپس از امرؤالقیس خوانده شد. گفت: نه نه، امرؤالقیس بهترین است (ابن‌قتیبه، همان: ۳۲)». توجه دقیق او به حالتهای روانی شنونده و شاعر و جغرافیای گفتار نیز از جمله موضوعات بدیعی است که او تقریباً برای نخستین بار در نقد ادبی مطرح می‌نماید. مثلاً اثر سوء تغذیه بر افول شعرونوشته، خاطر غمگین، جای بد، اوقات بد و برعکس زمانهای خوب مثل اوّل شب، وسط روز، خلوت در خانه و در به روی همه بستن و نظایر آنها همگی تازه و طرفه هستند. چنان که:

«کمیت را گفتند چرا اشعارت برای بنی‌امیه، قویتر از اشعارت برای آل‌علی است؟ گفت: چون در بنی‌امیه اسباب طمع زیاد است و من را برمی‌انگیزد و نفسم به‌طور طبیعی لذتهای فوری دنیا را بر پادشاهای دور

سادگی ندارد - مثل شعر اکثر علما، به ویژه اصمعی و ابن‌مقفع - و بر جانی نمی‌نشیند (همان: ۲۴). و بر همین مبنا شاعران نیز دو دسته‌اند: شاعران مطبوع، و شاعران متکلف.

«شاعران مطبوع کسانی هستند که شعر در آنها می‌جوشد و بر قافیه سلطه دارند و در آغاز بیت، پایان و قافیه را نشانت می‌دهند و تو شعرشان را روشن درمی‌یابی و به روشنی و طراوت طبعشان پی‌می‌بری (همان: ۳۷)».

اما شاعران متکلف، اگرچه محکم و خوب می‌گویند، اما دانشیان می‌دانند که این شعر با چه مایه فکر و رنج و عرق‌ریزی و حذف و اضافات دستوری به دست آمده است.

درواقع، شاعر مطبوع شعر می‌گوید و در کنار بیت، برادرش را می‌نشانند و شاعر متکلف شعر می‌گوید و در کنار بیت، پسرعمویش را می‌گذارد. شعر متکلف حاصل تزریق فرهنگ و بهسازی مداوم و دستکاری بسیار است و شعر مطبوع جریان جاری جان است در کلام.

بر مبنای همین دو دسته از شعر است که برخی شاعران شعر را به سهولت می‌گویند و برخی در گفتن آن جان می‌کنند. پاره‌ای دیگر در یک موضوع خاص طبع توانا دارند و در موضوعی دیگر پیاده‌اند. چون هر موضوع شعری ساختار ویژه خود را دارد و «مدح یک بنیاد دارد و هجو بنیادی دیگر و نمی‌توان این بنیاد را بر دیگری نهاد و شعر ساخت». چنان‌که فرزدق پیوسته می‌گفت: «من شاعرترین بنی‌تمیمم، اما گاه لحظه‌هایی می‌آید که کندن دندان، بر من بسی گواراتر از گفتن بیت است (همان: ص ۲۹، ۳۷، ۴۰؛ احسان‌عباس، ۱۹۸۱: ص ۱۰۴-۱۱۲)».

شاعر مطبوع، مثل دریا از دل، شعر می‌جوشاند و شاعر متکلف، گویا سنگ خاره‌ای را در درون می‌تراشاند. اگرچه ابن‌قتیبه به شعر مطبوع متمایل است و از شعر متکلف گریزان، اما همیشه و همه‌جا، ساخت و انسجام شعر را

می‌کشاند. ابن‌قتیبہ این عوامل را تحت عنوان «عیوب شعر» یاد می‌کند و آنها را در سه دسته جای می‌دهد:

- ۱- عیوب قوافی، شامل اقواء، اکفاء، سناء، ایطا و اجازه؛
- ۲- عیوب اعراب، شامل سکون متحرک، قصر معدود و ...؛
- ۳- عیوب لغت، شامل به‌کارگیری کلام وحشی، استعمال واژه‌های کم کاربرد و

وی همه اینها را تعریف می‌کند و برای هر کدام چندین مثال می‌آورد. اگرچه همه این عیوب ریشه در شعر متکلف دارد و شعر مطبوع از آنها برکنار است. در کل «توفیق و تسویه» دو مبنای اصلی او در زمینه نقد شعر است (همان: ۳۳-۳۶، ۴۱-۴۷؛ احسان‌عباس، همان: ۱۰۶). با توجه به آنچه گفته شد و نیز با نظر داشت مجموعه آراء و آثار ابن‌قتیبہ، به نظر نمی‌رسد که ابن‌قتیبہ برای شعر و شاعر دستور و بخشنامه صادر کرده باشد و تخطی از آن را جایز ندانسته باشد. این ظاهراً گناهی است که برخی محققان، بدون نظر داشت مجموعه آثار او بدان رسیده‌اند و آن را خنده‌دار دانسته‌اند (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۶۶: ۱۸۳). چون این دستورنامه نه تنها با کلیت نگاه او در باب شعر و هنر نمی‌خواند که اصولاً همساز با نصوص آراء و گفته‌های او نیز نیست. حرف ابن‌قتیبہ این نیست که همه باید یک گونه شعر بگویند و براساس قاعده معینی احساس صادر نمایند. به عبارت دیگر، شعر در نگاه او توقیفی نیست تا عدول از قواعد و نگاه قدما امکان‌ناپذیر باشد. بلکه برعکس ابن‌قتیبہ - چنان‌که یاد شد - زمان و گفته‌ها را در شناخت جوهریت شعر و سرایش آن دخیل نمی‌داند و بر آن باور است که فیض خدا در زمانهای متفاوت به گونه‌های متمایز بر زبانها جاری می‌شود. حرف اساسی او آن است که هر شاعری باید با نظر داشت قواعد قدما، متناسب با شرایط اجتماعی عصر خویش شعر بگوید. متن گفته ابن‌قتیبہ چنین است:

«و لیس لمتأخر الشعراء ان یخرج من مذهب المتقدمین فی هذه الاقسام (ذکر الدیار و الدمن و الآثار) فیقف

آخرت ترجیح می‌دهد (همان: ۳۰-۳۲؛ احسان‌عباس، ۱۹۸۱: ۱۱۱-۱۱۲)».

او، همچنین، در نقد شعر به موسیقی اصوات و صدا معنایی (= Alliteration) توجه خاصی کرده است.

مجموع این نکته‌ها و دقیقه‌ها ابن‌قتیبہ را در درک و نقد شعر در تاریخ ادبیات عرب و فرهنگ اسلامی کم‌نظیر ساخته است (آذرنوش، ذیل «ابن‌قتیبہ»). از نظر نقد تطبیقی نیز آثار ابن‌قتیبہ، به ویژه الشعر و الشعراء، بسیار ممتاز و قابل توجه است. به عنوان نمونه، می‌توان گفته‌های او را درباره تأثیر امرؤالقیس بر شاعران بعد از خود، یادآوری کرد. وی می‌نویسد:

«امرؤالقیس قواعدی آفرید و آنها را در شعر عرب نیک شمرد و بقیه شعرا از او آموختند و به کار بستند. امرؤالقیس تأثیری فراوان بر ذهن و زبان شاعران پس از خود گذاشت. مثلاً او گفت:

وقوفاً بها صحبی علی مطیهم
 یقولون لا تهلك اسی و اتجمل
 و طرفه از او گرفت و گفت:

وقوفاً بها صحبی علی مطیهم
 یقولون لا تهلك اسی و تجلد».

(ابن‌قتیبہ، ۱۹۸۵: ۶۴، ۵۲)

در نگاه او علاوه بر جوهره درونی شعر، پاره‌ای عوامل بیرونی هم شعر خوب را تقویت می‌کند و آن را در زبانها می‌گسترانند. مهمترین عوامل حفظ و اشاعه شعر عبارت‌اند از:

- ۱- درستی تشبیه؛
 - ۲- سبک بودن «روی» (در قافیه)؛
 - ۳- تازگی معنا؛
 - ۴- بزرگی شاعر و منزلت اجتماعی؛
 - ۵- جغرافیای فرهنگی و مکانی سرودن شعر.
- همچنین عواملی هست که شعر را به ضعف

می‌نماید (احسان عباس، ۱۹۸۱: ۱۱۳؛ احمدامین، ۱۹۶۷: ۴۷۷؛ سلوم، ۱۹۸۱: ۱۶۱-۱۶۳).

۳-۱ نویسنده خوب

متأسفانه نثر چندان که باید در فرهنگ و تمدن اسلامی جا نیفتاده و از آغاز جان نگرفته است. شعر همیشه سلطه بلامنازعی بر نثر و آثار منشور داشته است که این مسئله باید از ابعاد گوناگون شکافته و شناخته شود و آسیبهایی که از آن به رشد عقلانیت اجتماعی وارد آمده است، بازگردد و روشن شود. ابن قتیبه با همه سنت‌گراییهایش در این حوزه- مثل پاره‌ای دیدگاههای شعری که گفته شد- نواندیشانه عمل کرده و نثر را هم‌بال شعر در آسمان ذهن و زبان مسلمین به پرواز آورده و در باب قواعد و اصول نوشته خوب سخن رانده است، حتی کتابی نیز هم‌شان الشعر والشعراء، به نام ادب الکاتب نوشته است. اگرچه بسیاری از آراء او در آثارش مشترک میان شعر و نثر است و، درواقع، به نقد و نظریه ادبی او برمی‌گردد اما ادب الکاتب را صرفاً برای نقد نویسندگی و نویسندگان نوشته است. بحث درباره آراء او در باب نثر به درازا می‌کشد اما خلاصه‌وار می‌توان گفت که:

بنیاد نظریه او در باب نثر "لکل مقال مقام" است و الزام نویسنده به رعایت حال خواننده در همه حال و بر همین مبنا، مراعات ایجاز و اطناب است در سراسر نوشته. او در مقدمه ادب الکاتب (ص ۸) و نیز در جای جای صفحات آن، اشاراتی به این آراء می‌کند و هدف خود را از نوشتن آن کتاب «حفظ شئون نوشتن و زنده داشتن آن می‌داند» و نقدی مستمر از شیوه نگارش و نویسندگان عصر ارائه می‌دهد.

یکی از مهمترین آراء او در باب نوشتن، شرایط نویسنده است. هرکس که قلم به دست گرفت، شایستگی نویسنده بودن را ندارد. از نظر ابن قتیبه، نویسنده خوب لااقل باید شرایط زیر را در خود جمع کند و آن‌گاه قلم به دست گیرد و بنویسد:

علی منزل عامر، او بیکی عند شیدالبینان، لان المتقدمین وقفوا علی المنزل الدائر و الرسم العافی او یرحل علی حمار او بغل و یصفهما شاعران متأخر نباید از روش متقدمان در این اقسام (یادکرد خانه و دشتهای و خرابه‌ها) عدول کنند و مثلاً بر کناره منزلی آباد بایستند (و نوحه سردهند) و یا پیش قصری استوار گریه کنند. چون متقدمان (واقعاً) بر چنین منزلهایی خراب و بقایای مخروبه‌ای می‌ایستاده‌اند و یا واقعاً با درازگوش و قاطر کوچ می‌کردند و بعد آن صحنه و سفر را وصف می‌کردند (ابن قتیبه، ۱۹۸۵: ۲۲).

این نکته بدیهی به نظر می‌رسد و شفیع‌ی کدکنی هم یکی از اشکالهای شاعران قرن پنجمی مثل منوچهری را در همین نکته می‌داند که مثلاً در سرزمین حرمی مثل شمال، شاعر از بادیه‌ای که خود در انتهای آن گم می‌شود، سخن می‌گوید. واقعاً هم تداخل این دو حوزه شعر را به وادیهای مضحکی می‌کشاند. مثلاً شاعری این شعر زیبا و نیرومند متنبی را: "السیف اصدق انباء من الکتب" شمشیر در بازتاب خبر از کتاب راستگوتر است بگیرد و به جای شمشیر، کلاشینکوف بگذارد و بگوید: «کلاشینکوف از کتاب در بازتاب خبر راستگوتر است». در این تعبیر، هندسه ساختاری، زیبایی هنری و عمق معنایی شعر در هم می‌ریزد. حرف ابن قتیبه آن است که نمی‌توان مثلاً منازل خراب و بیابان برهوت را در سخن آورد و همه عمر را در شهر بود. ضمن آنکه ابن قتیبه در جای دیگر به صراحت می‌گوید: «و لیس للمحدث ان یتبع المتقدم فی استعمال وحشی الکلام الذی لم یكثر کثیر من ابینه سیویه و استعمال اللغه القلیله فی العرب کابدالهم الجیم من الیاء کقولهم: جمل بختج بدل جمل بختی (همان: ۴۵)».

ضمن آنکه ابن قتیبه در حین گفته، قید بسیار مهم "فی هذه الاقسام" را به صراحت می‌آورد و کلام را از کلیت می‌رهاند و مختص به حالتی ویژه در شعر می‌سازد نه کل شعرسرای و جوشش حالات شاعرانه. احسان عباس نیز بر همین باور است و به صراحت از آن دفاع

۱- قلب و جان و ایمانش را وقف نوشته کند و از

صمیم دل بنویسد.

۲- دستور زبان را بداند و با ساختهای صرفی آن عمیقاً آشنا باشد.

۳- از هندسه و ریاضیات چیزهایی بداند تا در هنگام نیاز بدانها چنگ آزد.

۴- از موضوعات و احکام دین بی‌خبر نباشد؛ در باب فقه و اصول به کلی پیاده نرود.

۵- حدیث و خبر را بیاموزد و با تاریخ اسلام و جمله‌های بزرگان اسلام آشنا باشد.

۶- قبل از ادب درس، به ادب نفس پردازد تا شیطان بر او چیره نباشد.

۷- طنز و شوخ طبعی را - در حد نیاز - بداند و آن را بجا در کار اندازد.

۸- ژرف‌اندیش و کوشا باشد و درست فکر کند و عزم نماید و پیگیر اهدافش باشد.

۹- درک و فهم روشن و درستی از زمان داشته باشد و در بحر بی‌خبری و غفلت شناور نماند.

۱۰- درست گفتار و راستگو باشد و از حروف و کلمات زشت و سخیف دوری کند.

۱۱- در همه حال شنونده را در نظر آرد و بداند سخن را برای چه کسی می‌نویسد (همان: ۴۸-۴۹).

به هر حال، ابن‌قتیبه نقطه آغاز تحولی در

سیر نقد ادبی در فرهنگ اسلامی به شمار می‌آید. او «نخستین ادیب دانشمندی بود که ضرورت ایجاد نقد

تطبیقی و شأن مساوی بین قدما و محدثین را - صرف نظر از جایگاهشان - به یاد آورد (نیکلسون، ۱۹۶۷:

۵۹). و گوشزد کرد که در ادبیات و نقد ادبی، فکر باید مستقل و آزاد بماند و از هرکسی مطلب بشنود

(موسی‌الحسینی، ۱۹۸۰: ۱۰۱)».

همچنین، به شاعران یادآوری کرد که «فقط شعرهای روشن و گویا می‌ماند و گرد جهان می‌گردد و

بهترین شعر شما آن است که هرکس بشنود، گمان برد که مانند آن می‌تواند بگوید اما هرچه بگوید، نتواند (همان: ۱۰۴

و همو بود که روشمندی و اصول‌گرایی را در

نقدادبی همواره توصیه می‌کرد و خود شروع به دسته‌بندی و ضبط قوالب ادبی کرد و به آثار و

جُنگهایی چون آثار جاحظ «طعن می‌زد و او را دلفک و تفنن پرست می‌پنداشت (عبدالجلیل، ۱۳۶۳: ۱۴۷)». که

چرا کتابی آکنده از همه چیز می‌نویسند. نکاتی که او در زمانه خود مطرح کرد، بعدها دستورالعمل نقد در

بیشتر زمینه‌های نقد ادبی گشت (احسان‌عباس، ۱۹۸۱: ۱۱۵). چون او، در واقع، حلقه واسطه در امتزاج دو

سنت قدیم و جدید بود که با درک درستی که از هر دو داشت، آن دو را بر هم آمیخت و راههای تازه‌ای

در نقد عربی گشود (سلوم، ۱۹۸۱: ۱۵۱).

منابع

آذرنوش، آذرتاش، *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ذیل ابن‌قتیبه؛

ابراهیم، طه احمد (۱۹۳۷)، *تاریخ النقد الادبی عندالعرب*، دارالحکم، بیروت؛

ابن‌خلدون، عبدالرحمن (بی‌تا)، *مقائمه*، دارالاحیاء التراث العربی، بیروت؛

احسان‌عباس (۱۹۸۱)، *تاریخ النقد الادبی عندالعرب*، الطبعة الثانية دارالتقافة، بیروت؛

احمد امین (۱۹۶۷)، *النقد العربی*، الطبعة الرابعة، دارالکتاب ابوی، بیروت؛

حاجی خلیفه (۱۳۸۷ق)، *کشف الظنون*، تهران مطبعة الاسلامیه؛

دینوری، ابن‌قتیبه (۱۹۲۵)، *عیون‌الانخبار*، تصحیح احمد زکی بدوی، قاهره،

ص ۴۵۵؛

_____ (۱۹۶۳)، *ادب‌الکاتب*، چاپ محمدمحیی‌الدین عبدالحمید، الطبعة الرابعة،

مکتبه السعادة، قاهره؛

_____ (۱۹۸۵)، *الشعر والشعراء*، تصحیح مفید قمحه و نعیم زرزور، الطبعة

الثانية، دارالکتب العلمیه؛

سلوم، داوود (۱۹۸۱)، *مقالات فی التاريخ النقد العربی*، دارالرشد، بغداد؛

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۶۶)، *صورخیال در شعر فارسی*، نشر آگاه، تهران؛

عاکوب، علی العیسی (۲۰۰۲)، *التفکیر النقدي عندالعرب*، الطبعة الاولى،

دمشق دارالفکر المعاصر؛

عبدالجلیل، ج.م (۱۳۶۳)، *تاریخ ادبیات عرب*، ترجمه آذرتاش آذرنوش،

تهران، انتشارات امیرکبیر، ص ۱۴۷؛

موسی‌الحسینی، اسحاق (۱۹۸۰)، *ابن‌قتیبه*، بیروت، مؤسسه‌العربیّه؛

نیکلسون، رینولدالین (۱۹۶۷)، *تاریخ الادب العباسی*، ترجمه عربی صفا خلوصی،

بغداد. ■